

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی احتجاجات آیه 35 یونس دال بر موضوع مهدویت؛

یکی از آیات شریفه ای که در بحث مهدویت باید مورد بحث قرار بگیرد، آیهی شریفه 35 از سوره مبارکه یونس است. چه این که خدای تبارک و تعالی در این آیه می فرماید: (قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) خدای تبارک و تعالی در این آیات شریفه، در مقام احتجاج در برابر مشرکین است. چرا که خداوند متعال تا قبل از این آیه، «دو احتجاج» را علیه مشرکین اقامه فرمودند و این آیه، به عنوان سومین احتجاج است.

بررسی و تبیین اجمالی چهار فراز آیه؛

در این آیه شریفه چند فراز وجود دارد که عبارتند از:
«فراز اوّل»: (هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ)؟ خداوند منان در این آیه می فرماید: ای رسول ما! به مشرکین بگو که آیا در میان شرکاء شما که مراد اُصنام و بتهاست، آن چه را که به عنوان شریک برای خداوند قرار می دادند، کسی هست که (يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ) نماید؟ طبیعی است جوابی که مشرکین بخواهند بدهند منفی است و اساساً این ها جوابی ندارند تا بدهند. لذا شخص رسول گرامی خدا (ص) مأمور می شود که از طرف خداوند سبحان جواب این سؤال را بدهد.

«فراز دوّم»: (قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ)؛ بگو خدا هدایت به حق می کند. خداوند است که می تواند و بالفعل به سوی حق هدایت می کند.

«فراز سوّم»: (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ) بعد هم به عنوان یک قاعده کلی می فرماید: آیا آن کسی که هدایت به حق می کند، سزاوار است که تبعیت بشود؟ (أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ)؛ یا کسی که خودش هدایت ندارد، مگر این که دیگری او را هدایت بکند؟

«فراز چهارم»: (فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) این چه حکم باطلی است که می کنید؟ شما آمده اید آن چه را که «لا یهدی إلى الحق» است را مساوی قرار دادید با آن چیزی که (يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ) است. آری خداوند متعال (يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ) است. این چه جهالت و چه روش و چه نادانی ای است که شما موجودی را که (يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ) است را مساوی قرار می دهید با موجودی که (لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ) یعنی «لا یهدی بنفسه»؛ خودش اهتداء به نفسه ندارد، مگر اینکه هدایت شود. این چه حکم باطلی است که می کنید

و این اوئان و بتها را در ردیف خدای تبارک و تعالی قرار می دهید. به عبارت دیگر، «لا یهتدی بنفسه». یعنی خود انسان «فی نفسه» و «بنفسه» هدایت ندارد. (إِلَّا أَنْ يُهْدَى). مگر اینکه هدایت بشود. یعنی انسان موجودی است که غیر، باید او را هدایت بکند. نتیجه این می شود: خدا می فرماید این سوال را بکن: (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ)، آیا کسی که به حق هدایت می کند، سزاوار تبعیت در امر و نهی است؟ یا کسی که خودش «لا یهتدی بنفسه»، خودش بنفسه چیزی ندارد و اگر هدایت بخواهد وصف برای او بشود باید از ناحیه غیر بیاید. این معنای اجمالی آیه بود.

معرفی برخی از کتب تفسیری، بررسی کننده در مورد این آیه؛
از جمله مفسرینی که در مورد این آیه، استدلال کرده اند، عبارتند از:

یک. مرحوم شیخ طوسی (ره) در کتاب «التبیین فی تفسیر القرآن» در مورد این آیه به اختصار بحث کرده است.

دو. هم چنین مرحوم طبرسی هم در کتاب «مجمع البیان»، در این زمینه بحث کرده است البته می دانید که کتاب «مجمع البیان»، عمده‌ی مطالبش از کتاب «التبیین فی تفسیر القرآن» است. یعنی مرحوم طبرسی (ره) گاهی اوقات، شرح بعضی عبارات موجز «التبیین فی تفسیر القرآن» را دنبال می کند، هر چند اضافاتی هم دارد، ولی عمده‌ی مطالب آن، از «التبیین فی تفسیر القرآن» است. البته شیخ طوسی (ره) در «التبیین فی تفسیر القرآن» یا صاحب «مجمع البیان» جز اینکه مقداری به ظاهر آیه پرداخته اند و احتمالاتی که دیگران در آیه‌ی شریفه داده اند، خیلی در عمق آیه تأمل نفرموده اند.

سه. مرحوم علامه طباطبائی (ره) در کتاب «المیزان فی تفسیر القرآن» تأمل زیادی در مورد این آیه داشته اند و راه را بیشتر طی کرده اند، یعنی ایشان بسیار زیاده تر از مرحوم شیخ طوسی (ره) و مرحوم شیخ طبرسی (ره) به این آیه پرداخته اند.

تبیین سیر درس، پیرامون این آیه در ضمن، دو بحث؛

به هر جهت سیر بحث در این آیه چنین است که:

بحث اول.

بررسی تفسیر و نکات مهم آیه؛ اول باید تفسیر آیه را بیان کنیم و ببینیم معنای آیه چیست و نکاتی که در خود آیه هست بیان کنیم که در این زمینه نکاتی که مرحوم علامه طباطبائی (ره) ذکر کرده اند را یک به یک بیان می کنیم و به همان ترتیب پیش می رویم که ترتیب بسیار خوبی است.

بحث دوم.

بررسی موضوعی آیه؛ و بعد برسیم به بحث و موضوعی که دنبالش هستیم.

بررسی پنج نکته‌ی تفسیری آیه، از منظر علامه طباطبائی (ره)؛

مرحوم علامه طباطبائی (ره) در این زمینه نکات مختلفی را بیان فرمودند که ذیلاً آن‌ها را بررسی می نمایم؛

عدم فرق متعدی شدن کلمه‌ی «يَهْدِي» با لام و الی به شهادت دیگر فراز آیه و دفع شبهات پیرامون این بحث؛

علامه طباطبایی(ره) ابتداء پیرامون کلمه‌ی (يَهْدِي) فرمودند: کلمه‌ی هدایت، هم با «لام» متعدی می‌شود و هم با «إلى». پس (يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ) با (يَهْدِي لِلْحَقِّ) فرقی نمی‌کند و هر دو به یک معنای واحد است. گر چه در کثیری از آیات شریفه‌ای که لفظ هدایت آمده با «لام» متعدی شده، ولی می‌فرمایند: هر دوی «لام» و «إلى» به یک معنای واحد است و کسانی که گفته‌اند اگر با «إلى» متعدی بشود، فقط معنای تعدیه را دارد و اگر با «لام» بیاید این «لام»، لام تعلیل است؛ می‌فرمایند این حرف، «لیس بشیء» یعنی مستندی ندارد. در این آیه‌ی شریفه که می‌فرماید: (مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ) خداوند در قسمت اول آیه می‌فرماید: (قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ).

ایشان می‌فرمایند فرقی بین این دو نیست. (يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ) با (يَهْدِي لِلْحَقِّ) یک معنا دارد و آن‌ها که خواسته‌اند فرق بگذارند، گفته‌اند «لام» در (يَهْدِي لِلْحَقِّ) لام تعلیل است. لام تعلیل بودن به این معناست که چرا هدایت می‌کند، (لِلْحَقِّ) هدایت می‌کند، نه برای غیر حق. به دیگر سخن، مرحوم علامه طباطبایی(ره) فرموده‌اند: این سخن «لیس بشیء» یعنی مستندی ندارد. یعنی لغویون در مورد کلمه‌ی هدایت می‌گویند که «هدی له و هدی إلیه» یک معنا دارد و برای تعدیه فرقی بین «لام» و «إلى» نیست؛ لذا دیگر وجهی ندارد که بگوییم خداوند تعمدی در بیان (قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ) داشته و نفرموده (يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ).

و البته شاهد فرمایش علامه طباطبایی(ره) در دنباله‌ی همین آیه است؛ یعنی فراز (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ)، این آیه شاهد آن فرمایش ایشان است که در (يَهْدِي لِلْحَقِّ) همان حق مراد است. اگر واقعاً «لام» در اینجا برای تعلیل بود، باید در دنباله‌اش می‌فرمود: (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي).

تبعیت از حقّ و هادی به حق، سومین برهان از براهین عقلی و فطری اقامه شده در کلام الهی است؛ علامه طباطبایی(ره) می‌فرمایند: این سومین حجتی است که خداوند در این آیات شریفه، اقامه فرموده و یکی از حجت‌های عقلی است. به این معنا که از امور مرتکز در فطرت انسانی این است که هر انسانی عقلاً و إرتکازاً تبعیت از حق را واجب می‌داند. تبعیت از حق، وجوب عقلی دارد. وجوب فطری دارد. یک امر ارتکازی فطری است. حتی مواردی که انسان می‌بیند افرادی دارند در زندگی راه خطا می‌روند، از باب اشتباه مصداقی است و فکر می‌کنند این راه، راه حق است و فکر می‌کنند کمالشان در این راه است. فکر می‌کنند سعادتشان در این راه است. ولی اصل وجوب تبعیت حق را عقلاً و فطرتاً همه قبول دارند.

آن‌وقت علاوه بر این عقل، می‌گوید تبعیت از «هادی للحق» هم واجب است. وقتی تبعیت از حق، واجب شد، تبعیت از «هادی إلی الحق» و کسی که شخص را هدایت به حق می‌کند، نیز واجب الاطاعة است.

قاعده کلی این است که فقط، هدایت الهی به حق است و این هدایت شامل تکوینیات و تشریعیات می‌شود؛

مرحوم علامه طباطبایی(ره) می‌فرمایند: خدای تبارک و تعالی، به پیامبر اکرم(ص) امر کرده که «أَنْ يَخْلِفَهُم بِالْجَوَابِ»، یعنی

پیامبر(ص) به جای مشرکین، جواب بدهد. (قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ)؛ فقط خدا هدایت (إِلَى الْحَقِّ) دارد. (اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ). آن وقت توضیح می‌دهند که خدا هم در امور تکوینی و هم در امور تشریعی هدایت می‌کند. در امور تکوینی هر شیئی را به آن غایت و مقصود تکوینی‌اش می‌رساند. همانند آیات (رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) طه 50. که منظور از این فراز (ثُمَّ هَدَى) هدایت تکوینی است. و یا آیهی (الَّذِي خَلَقَ فَسْوَى * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى). اعلی 2 و 3 که منظور از این فراز (فَهَدَى)، هم هدایت تکوینی است و هم هدایت تشریعی. پس آن قوانینی که برای سعادت بشر لازم است، فقط خدای تبارک و تعالی به او توجه و احاطه دارد. آری فقط خداست که می‌تواند انسان را با قوانینی که به وسیله‌ی رسل و به وسیله‌ی انزال کتبی که برای آنها می‌فرستد، به سعادت برساند.

البته، خود این مطلب، یک اصل مسلم عقلی و نقلی است. (اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ)؛ چون ما الله را موجودی می‌دانیم که ذات مطلق دارد علم مطلق دارد، قدرت مطلق دارد، حیات دائمی دارد و زوال در او نیست. این چنین موجودی است که قدرت برای هدایت (لِلْحَقِّ) و (إِلَى الْحَقِّ) دارد. یعنی خود انسان، نمی‌تواند «بنفسه» هدایت (إِلَى الْحَقِّ) بکند.

آری انسان نمی‌تواند. زیرا انسان با تمام این عقلی که خداوند به او داده باز عاجز است از این که در همه‌ی امورش بتواند هدایت (إِلَى الْحَقِّ) بکند. فقط خدای تبارک و تعالی است که هدایت به حق می‌کند و غیر از او، اصلاً موجود دیگری صلاحیت هدایت (لِلْحَقِّ) و (إِلَى الْحَقِّ) را ندارد. و به هر روی، مرحوم علامه(ره) در دنباله‌ی کلامشان هم اشاره می‌کنند به آیه شریفه: (الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ) بقره 147، که این خودش یک قاعده کلی است. که (الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ) یعنی حق فقط از ناحیه خداست. و در ادامه می‌فرماید: «إِنَّ الْحَقَّ مِنَ الْإِعْتِقَادِ وَالْقَوْلِ وَالْفِعْلِ، إِنَّمَا يَكُونُ حَقًّا بِمُطَابَقَةِ السَّنَةِ الْجَارِيَةِ فِي الْكُونِ لِلَّذِي هُوَ فَعْلُهُ. فَالْحَقُّ بِالْحَقِيقَةِ إِنَّمَا يَكُونُ حَقًّا بِمَشِيتِهِ وَإِرَادَتِهِ». حق آنی است که مطابق با مشیت و اراده خدا باشد. آنچه که از نظر اعتقاد و قول و فعل، اگر مطابق با مشیت و اراده خدا باشد، این می‌شود حق و لا غیر.

نکته‌ی چهارم:

تبیین دو مبنا در سؤال الهی؛ الف. مرحوم طبرسی(ره): آیا در میان بت‌ها، هدایتگری هست؛ ب. مرحوم علامه(ره): در مقام ترجیح، آیا خدا احق به تبعیت است یا بت‌ها؟

قسمت دیگری که علامه(ره) تبیین می‌کنند، فراز (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ) است که سوالی است که خدای تبارک و تعالی می‌کند، تا مشرکین بیانند خودشان جواب دهند و قضاوت بکنند. حالا که در اول این آیه می‌فرماید: (هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَّنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ)؛ یعنی آیا این اصنام و اوثان، در میان اینها یکی هست که هدایت (إِلَى الْحَقِّ) بکند و بیان کند چه چیز خیر است و چه چیز شر است، چه چیز نفع است و چه چیز ضرر است؟ و چه چیز سعادت است و چه چیز شقاوت؟ که البته این تعابیر در بعضی از کتاب‌های تفسیری آمده است. هم‌چون:

مرحوم شیخ طبرسی(ره) در کتاب «مجمع البیان» به این تعبیر اشاره فرموده و می‌فرماید: «هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَّنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ» أی: هل من هذه الأصنام من يهدي الناس إلى الرشده و ما فيه الصلاح و النجاة و الخير». در میان این اوثان و اصنام آیا کسی هست که بیاید مردم را به رشد و صلاح و نجات هدایت کند، «بدلالة ينصبها»، یک راهنمایی برای اینها بفرستد، «و حجة يظهرها فلا بد أن يجيبوا بالله»، اینها طبیعی است که بگویند نه. چون این بت‌ها چنین کاری را نمی‌توانند انجام دهند.

بت‌ها موجودات جامدی هستند که اصلاً قدرت هدایت ندارند. بعد حالا که جواب می‌دهند «لا»؛ خداوند به رسول گرامی‌اش(ص) می‌فرماید که: ای رسول ما، بگو خدا فقط هدایت به حق می‌کند، «أنت لهم، الله هو الذي يهدي للحق إلى طريق الرشاد». اینجا هم آن نکته‌ای که مرحوم علامه طباطبایی(ره) دارد، صاحب «مجمع البیان» هم به آن اشاره دارد. که «يقال: يهدي إلى الحق و

یهدی للحق بمعنی واحد». به یک معنای واحد است، چه با «إلى» بیاید و چه با «لام» بیاد. عبارت «مجمع البیان» این است: «أَمَّنْ يَهْدِي لِلْحَقِّ مَعْنَاهُ: أَمَّنْ يَهْدِي غَيْرَهُ إِلَى طَرِيقِ التَّوْحِيدِ وَ الرَّشْدِ»، آیا کسی که غیر خودش را به حق یعنی به طریق توحید و رشد هدایت کند، «أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ»، یعنی دستورات و امر و نهی تبعیت بشود، یا «أَمَّنْ لَا يَهْدِي»، یعنی «لا يَهْدِي أَحَدًا، إِلَّا أَنْ يُهْدَى».

مرحوم علامه طباطبایی (ره) در کتاب «المیزان» این جا می‌فرماید:

اولاً:

راجع به این (أَحَقُّ)، می‌فرماید: این همان جنبهٔ أَفْعَل تفضیلی اش مورد نظر است. درست است که در واقع آن کسی که (لَا يَهْدِي) قابلیت تبعیت ندارد و آن کسی که (يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ) لزوم تبعیت دارد؛ ولی می‌فرماید: چون خدا در مقام این است که می‌خواهد به مشرکین بگوید قضاوت کنید و ببینید کدام ترجیح دارد و در مقام ترجیح، بین دوران تبعیت از خدا و تبعیت از این شرکاء، عقل شما کدام را می‌گوید؟ قطعاً عقل می‌گوید: خدا هدایت می‌کند و این بت‌ها هدایت نمی‌کنند؛ علامه (ره) می‌فرماید: تعبیر به أَفْعَل تفضیل که در اینجا آمده و مسئلهٔ تعیین مطرح نشده و نفرموده کسی که هدایت می‌کند او باید تبعیت شود و کسی که هدایت نمی‌کند نباید تبعیت بشود، در حالی که واقع همین است.

ولی چرا عدول کرده و أَفْعَل تفضیل آورده ، چون در مقام ترجیح است. چه این که در مقام ترجیح، اول باید با مشرکین اتمام حجت کرد، حالا این تعبیر را من دارم اضافه می‌کنم، که به این مشرکین همان اول نمی‌شود، اصل و حقیقت را گفت و گفت فقط خدا هدایت می‌کند و شما بت‌ها را کنار بگذارید. چون در مقام ترجیح است و در مقام استدلال است، باید با این لسان، به آنها گفت، یعنی باید گفت این خدا، ترجیح دارد برای تبعیت، خدایی که هدایت می‌کند ترجیح دارد یا بت‌هایی که هدایت نمی‌کنند؛ و این نحوهٔ استدلال قابل قبول‌تر است. پس علامه (ره) این نکته را در اینجا مطرح می‌کنند.

ثانیاً:

بر حسب آنچه که در «التبیان» شیخ طوسی (ره) و در «مجمع البیان» شیخ طبرسی (ره) آمده است، برای کلمه (لَا يَهْدِي) در فراز (أَمَّنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي) پنج قرائت نقل شده است:

- قرائت اول: قرائت که اهل کوفه گفته‌اند غیر از عاصم؛ این‌ها بدون تشدید و با کسر دال خوانده‌اند یعنی: (لا يَهْدِي)؛
- قرائت دوم: قرائت اهل مدینه به استثنای یک نفر که با کسر دال ولی با تشدید یاء خوانده‌اند. یعنی (لا يَهْدِي)؛
- قرائت سوم: قرائت برخی از قراء است به این که هاء را فتحه بدهیم و دال را کسره بدهیم و یاء را مشدد کنیم. یعنی (لا يَهْدِي).
- قرائت چهارم: قرائت عاصم با یک عدهٔ دیگر که (يَهْدِي) خوانده‌اند.
- قرائت پنجم: این است که یاء را هم کسره بدهیم. یعنی (يَهْدِي).

پس در مجموع پنج قرائت شد که عبارتند از: (أَمَّنْ لَا يَهْدِي، أَمَّنْ لَا يَهْدِي، يَهْدِي، يَهْدِي، يَهْدِي). حال:

اگر (لا يَهْدِي) خواندیم که روشن است: مرحوم علامه طباطبایی (ره) در اینجا فرمودند: قرائت رائج، همین (لا يَهْدِي) است. طبق آن چیزی که شیخ طوسی (ره) در «التبیان» و مرحوم طبرسی (ره) در «مجمع البیان» دارد و اینطور نیست که (لا يَهْدِي) قرائت رائج باشد. زیرا اهل کوفه و اهل مدینه که خودشان دو طائفه بزرگی از قراء هستند، هیچکدام اینطور نخوانده‌اند و فقط چند نفر محدود اینگونه خوانده‌اند. البته آنچه که در زمان ما و میان ما رائج است همین قرائت است. ولی در میان قراء، (يَهْدِي) طرفداران چندانی ندارد. البته اگر «يَهْدِي» خواندیم که روشن است.

اما:

اگر با تشدید خواندیم از باب افتعال است و «یَهْدِی» بوده. در «یَهْدِی» نیز، تاء در دال ادغام می شود. مرحوم طبرسی (ره) می فرماید: «یَهْدِی»، با «یَهْدِی» با «یَهْدِی» با «یَهْدِی أَصْلٌ، جمیعها یَهْدِی»، تماش از باب افتعال است. «و إن إختلافت ألفاظها، اذغم التاء فی الدال». پس در «یَهْدِی»، تاء را در دال ادغام کرده اند، «لمقاربتها لها فإِنَّهما من حِیْزٍ واحد». چون اینها محل اداء مخرجشان در دهان و لسان و زبان نزدیک به هم است. تاء و دال قریب به هم هستند. پس تاء را در دال ادغام کردند.

«ثُمَّ اِخْتَلَفُوا فِي تحريك الهاء». هاء را چه حرکتی بدهند؟ بعضی‌ها حرکت فتحه دادند و بعضی‌ها حرکت کسره داده‌اند و «يَهْدِي» خوانده‌اند. مثلاً آن فتحه‌ی تاء را به هاء داده‌اند و «يَهْدِي» شد. تاء در دال ادغام شده و شد دال، و در نهایت دو دال، در هم ادغام شده است. یا فتحه‌ی تاء افتاده و کسره‌ی دال دوّم به دال اوّل منتقل شده و یا التّقاء ساکنین شده و هاء با دال دوّم التّقاء ساکنین شده و «يَهْدِي» شده. اینها چیزهایی است که باید به «مجمع البیان» مراجعه شود. بالاخره آن‌چه که مهم است این است که اگر «يَهْدِي» نباشد و آن چهار قرائت دیگر اگر باشد «يَهْدِي» می‌شود.

نکته ی پنجم:

تبیین نقش قرینه‌ی مقابله در «هدایت به حق» و «منحصر بودن چنین هدایتی در خداوند متعال»؛
مرحوم علامه طباطبائی(ره) فرمودند: به قرینه‌ی مقابله در نقطه مقابل، **(يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ)**، باید «عدم الهداية إلى الحق» باشد. یعنی قرینه‌ی مقابله این مطلب را می‌گوید که «إِهْتِدَاءٌ إِلَى الْحَقِّ» مقابلش «عدم الإِهْتِدَاءِ إِلَى الْحَقِّ» است. حال به نظر علامه طباطبائی(ره) یک سؤال در اینجا تولید می‌شود که باید به آن پاسخ مناسب داد: به این سؤال و جواب عنایت فرمایید:

سؤال:

سوال این است که چرا خداوند در این آیه، مقابل هدایت (إِلَى الْحَقِّ) عدم الإِهْتِدَاء را آورده؟ و فرموده است (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ) و نفرموده «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ». در حالی که این جا هدایت (إِلَى الْحَقِّ) است و مقابلش «عدم الإِهْتِدَاء» است، نه «عدم الهداية إلى الحق».

جواب:

مرحوم علامه(ره) بعد از طرح این سوال، در جواب می‌فرماید: دو ملازمه در اینجا وجود دارد. که باید خوب دقت شود. این دو ملازمه عبارتند از:

«ملازمہ ی اول»:

اگر کسی «اهتداء بالغیر» پیدا کرد، در این صورت بین «اهتداء بالغیر» و «عدم الهدایة إلى الحق» ملازمه است.

«ملازمه‌ی دوّم»:

اگر کسی «إهداء بنفسه» پیدا کرد، در این صورت بین «إهداء بنفسه» و «يهدى إلى الحق» ملازمه است. یعنی بین هدایت به حق و إهداء به ذات هم، ملازمه است.

در نتیجه علامه طباطبایی(ره) می‌خواهند بفرمایند: کسی که **(يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ)** است، این هدایت به حق، ملازمه دارد که «بنفسه» باید **(إِلَى الْحَقِّ)** یا **(لِلْحَقِّ)** هدایت بکند، نه «بالغیر». تعبیرشان این است که «فَالَّذِي يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ، يَجِبُ أَنْ يَكُونَ مَهْتَدِيًا بِنَفْسِهِ لَا بِهَدَايَةِ غَيْرِهِ». لذا در نقطه مقابل این سخن، این جمله می‌شود که: «وَالَّذِي يَهْتَدِي بِالْغَيْرِ، لَيْسَ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَبَدًا».

بیان نظر مختار پیرامون نظریه‌ی مقابله در آیه؛

همان‌طور که مشخص است این یک برداشت خیلی ظریف و دقیقی است که مرحوم علامه طباطبایی(ره) در اینجا استفاده می‌کنند. یعنی ما باشیم و ظاهر آیه، یعنی بدو، می‌گوییم **(مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ)** یعنی هر کسی که کلمه‌ی حق را بگوید و هدایت به حق کند، حالا خودش عمل بکند یا نکند، فرقی ندارد؛ که در عبارات بعد به این نکته اشاره می‌کنند. ولی می‌خواهند بفرمایند نه. مخصوصاً اینکه در اول فرمود: **(قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ)**، یعنی خداوند تنها موجودی است که بالذات هدایت دارد و هدایت **(إِلَى الْحَقِّ)** دارد و هدایتش «بنفسه» است. این قرینه‌ی مقابله، یعنی این تقابلی که در اینجاست و خدا می‌فرماید **(أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي)**، پس **(لَا يَهْدِي)**، یعنی «لا یهتدی»؛ یعنی کسی که «إِهْتِدَاءُ بِالْغَيْرِ» دارد، این یعنی بالذات خودش هدایت **(إِلَى الْحَقِّ)** ندارد. کسی که «اهتداء بالذات» دارد، فقط خدای تبارک و تعالی است. او مهتدی بنفسه است. پس این نکته باید خوب درش دقت بشود و این فرمایشی است که ایشان دارد و باید رویش تأمل بشود.

بنابراین آیه می‌فرماید: **(أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي)**، خوب سوال این است که چرا نفرموده «أَمَّنْ لَا يَهْدِي»؟ روی این قرائت مشهور چرا نفرموده «أَمَّنْ لَا يَهْدِي»؟ زیرا مقابله اقتضاء می‌کرد که بفرماید «أَمَّنْ لَا يَهْدِي». آیا کسی که هدایت به حق می‌کند سزاوار تبعیت است، یا کسی که هدایت به حق نمی‌کند. بلکه فرموده: آیا کسی که هدایت به حق می‌کند سزاوار تبعیت است یا کسی که اهتداء بالذات ندارد؟ «إِلَّا أَنْ يَهْدِي».

اگر بخواهد هدایت داشته باشد، باید دیگری او را هدایت کند. آن وقت از این استفاده می‌کنند که پس یک قاعده کلی که خیلی هم رویش تکیه دارند این است: «من یهدی إلى الحق يجب أن يكون مهتدياً بنفسه». او دیگر نمی‌تواند کسی باشد که هدایت را دیگری به او داده باشد. و این نکته بسیار مهمی است، در آن مطلبی که بعداً می‌خواهیم ارائه دهیم.

آن وقت **(مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ)** مصداقش فقط خدای تبارک و تعالی می‌شود و مصداقش فقط انسان‌هایی می‌شوند که دیگری نیامده، آن‌ها را هدایت کند. یعنی معصومین(ع). دیگران هم یعنی دیگرانی که مثل خودشان هستند. درست است هدایت معصومین(ع) به عنایت خدای تبارک و تعالی است، ولی به این معنا که هدایتشان از جانب کسانی که همدیفشان هستند، نمی‌باشد و همدیفانشان نیامده‌اند آنها را هدایت کنند. با قطع نظر از روایات که بعداً خواهیم رسید، **(مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ)** یعنی «من یهدی بالذات و من یهدی بنفسه لا بالغیر». اگر بالغیر باشد می‌شود اهتداء نه هدایت. این نکته‌ای است که ایشان در اینجا استفاده کردند.

جلسه‌ی آتی بررسی نکات تفسیری در آیه؛

بعد از بیان این نکات می‌فرمایند ما از اینجا اموری را به دست می‌آوریم و چهار تفسیر دیگری که در مورد آیه شده را می‌فرمایند باطل است. که در جلسه بعد بیان می‌کنیم.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.